

سوره انشراح تبیین پروسس بودن تکوین شخصیت محمد و وحی و تدوین قرآن و اسلام (بخش اول)

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ - الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - أِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ

آیا سینه تو را شرح نکردیم یا آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و با آن شرح صدر بار و سختی مسئولیت تو را سبک نکردیم، همان سختی مسئولیتی که اگر شرح صدر اهدائی ما نبود پشت تو را در عرصه مسئولیت در هم شکسته بود، شرح صدر اهدائی ما به تو صورت مکانیکی نداشته بلکه مولود حل شدگی تو در مشکلات و سختیهای مسئولیت اجتماعی و تاریخی رسالتت بوده است پس بدان که با خود سختی های مسئولیت اجتماعی بخاطر اینکه ایجاد شرح صدر می کند آسانی است و این یک قانون کلی وجود است که خود سختی مسئولیت اجتماعی ایجاد شرح صدر و آسانی می کند، لذا اگر می خواهی رشد و تکامل پیدا کنی ای محمد به فراغت و کناره گیری از مسئولیت اجتماعی تن نده بلکه هر زمان که به آسایش و فراغت رسیدی فوراً خودت را دوباره به پراتیک اجتماعی و مسئولیت اجتماعی بزن چرا که تکامل و رشد و ارتقاء تو در سختیهای پراتیک اجتماعی است می باشد، در چنین مسیری می توانی با تکامل وجودی خودت در عرصه معراج و اسری وجودی ات به پروردگارت روی آوری مسیر نیل به پروردگارت از سنگلاخ و سختیهای پراتیک اجتماعی مسئولیت رسالتت می گذرد نه از دور جستن از سختیها و تن به آسایش و رفاه دادن.

مقدمه: سوره انشراح از سور مکی می باشد که در نه آیه پس از سوره الضحی در اوایل حرکت پیامبر یعنی زمانی که چشمه وحی در وجود محمد اکتیو شده بود و بشریت در تند پیچ پروسه تاریخ تکامل خود قرار گرفته بود محمد آخرین چوپان هدایتگر مرحله هدایت غریزی تاریخ بشریت آمده بود تا بشریت را در حرکت پلکانی تکامل تاریخی خود گامی دیگر که آخرین پله هدایت بیرونی و غریزی بشر بود به پیش ببرد و بقول اقبال لاهوری افسار هدایتگری بشر را از وحی و غریزه بگیرد و تحویل عقل استدلال گر و خود بنیان بشری بدهد پس آنچنانکه اقبال لاهوری می گوید محمد در عصر گذار بشریت را از مرحله هدایت بیرونی غریزه به مرحله هدایت درونی عقل استدلال گر و خود بنیان بشری قرار داشت چرا که بقول اقبال محمد بلحاظ منبع وحی که چشمه فعال آن در سینه محمد قرار داشت و بصورت وحی یا غریزه بر بشریت جاری میشد وابسته به عصر کهن و دوران غریزه بشریت بود اما بلحاظ محتوای وحی یا محتوای قرآن که رسالتش شورانیدن عقلانیت بشر بود وابسته بدوران عقلانیت استدلال گر و نوین بشریت بود این بود که بعثت محمد در مرحله غریزه تاریخ معرفت بشری قرار داشت اما هجرت محمد و بنیان مدینه محمد و تمدن اسلام بر پایه محتوای وحی محمد یا قرآن که یک محتوای عقلانی بود استوار می باشد.

محمد در مرحله انتقال هدایت بشری از صورت بیرونی به هدایت درونی که همان عقل خود بنیاد استدلال گر می باشد، قرار داشت و به همین خاطر است که باید محمد و وحی محمد یا قرآن محمد را سرپل انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل خود بنیاد بدانیم چرا که آنچنانکه اقبال لاهوری می گوید این اوج رشد و تکامل و خودآگاهی و فهم محمد بود که دریافت که با توجه به زایش و ولادت عقل خود بنیاد و عقلانیت بشری در عصر خود که معلول جهش پروسه تکامل تاریخی حیات بود با آیه ذیل اعلام ختمیت خود کرد:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (سوره احزاب - آیه 40) محمد پدر هیچکدام از رجال شما نمی باشد او رسول خداست و خاتم انبیا رسالی از جناب پروردگار می باشد حکم چرا که محمد خوب دریافته بود که با تولد عقل خود بنیاد و استدلال گر بشریت دیگر محلی برای زایش و رویش وحی و هدایت بیرونی در بستر پروسه تکامل حیات بشری باقی نمی ماند و خاک تاریخ تکامل بشریت دیگر پیامبر خیز نخواهد بود بقول اقبال لاهوری:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست / نقش های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمحل است / این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود / جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه / هر چه از حاجت فزون داری بده

بنا بر این محمد در قرن ششم میلادی آخرین چوپان مبعوث هدایتگر برونی تاریخ تکامل بشریت بود که رسالتش انتقال بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقل خود بنیان استدلال گر بود که این رسالت را محمد توسط انتقال بشریت از مرحله معرفت تک منبعی شناخت مرحله کهن و غریزه بشریت که فقط وحی بود به مرحله معرفت سه منبعی شناخت مرحله مدرن یا نوین تاریخ معرفت بشری که عبارت بودند از:

1. طبیعت

2. تاریخ

3. عقل بشری یا عقلانیت بشری به انجام رسانید

بعبارت دیگر محمد عصای عقلانیت بشری را گرفت و از سرزمین تک منبعی شناخت به سرزمین چند منبعی شناخت هدایت کرد و با آن دوران عقلانیت بشر آغاز شد و دوران وحی به پایان رسید و ختم نبوت توسط محمد برای همیشه توسط محمد اعلام گردید و بقول وایتهد پروفیسورها جانشین پیامبران شدند و بقول محمد: **علماء امتی افضل من الانبیا بنی اسرائیل** و بقول قرآن **يَا مُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ جَانِشِينَ** پیامبران گردیدند.

إِنَّ الدِّينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (سوره آل عمران - آیه 21) و به همین دلیل است که بقول اقبال لاهوری ختم نبوت محمد در قدم اول ختم ولایت محمد بود چرا که اصل ولایت محمد که گوهر نبوت محمد را تشکیل می داد از نظر اقبال لاهوری عبارت بود از تکیه محمد بر شخصیت و تجربه شخصی خود بجای تکیه بر دلیل و استدلال و عقلانیت در طرح ایده های اجتماعی - انسانی - تاریخی - هستی شناسی - معرفت شناسی - وظیفه شناسی - ارزش شناسی یا اخلاق خود می باشد یعنی محمد برخلاف استدلالیون و عقلیون و متکلمان در طرح ایده های خود بجای استدلال و ارائه دلیل شخصیت خود را جایگزین عقل میکرد یعنی می گفت چون من تجربه کرده ام پس باید بشر و جامعه و تاریخ بپذیرید و به آن عمل کنید این بود که محمد در آخرین مرحله غریزه تاریخ تکامل بشریت ولایت خود را جایگزین عقل و دلیل و استدلال کرد تا توسط آن امکان انتقال بشریت از مرحله معرفت برونی - غریزی - وحی ای به مرحله عقلانیت و عقل خود بنیان و استدلال گر فراهم کند پس از اینکه با حرکت محمد بشریت به مرحله زایش عقل خود بنیان و استدلال گر و عقلانیت رسید دیگر علت جانشین ولایت بجای عقل از میان رفت و اصل ولایت توسط محمد ختم و تعطیل شد و اصل دلیل جانشین علت و ولایت گردید و در همین رابطه بود که ختم نبوت محمد به ختم ولایت محمد منتهی شد و عقل خود بنیان استدلال گر جانشین اصل ولایت شد و لذا آنچنانکه اقبال می گوید با مرگ محمد هیچ احدی دیگر نمی تواند مدعی ولایت بر بشریت بهر شکل آن چه ولایت سیاسی و چه ولایت فقهی و چه ولایت معنوی و ... بشود چرا که با طرح کلمه ولایت اصل تعطیلی عقل و عقلانیت یک اصل محتوم خواهد بود و با تعطیلی اصل عقلانیت اصل انتخاب و آزادی فرد و اجتماع هم تعطیل میشود و با تعطیلی اصل اختیار و انتخاب بقول کانت اصل تکلیف جانشین اصل حق میگردد و این بلائی است که باعث میشود بقول رادها کریشان توسط آن زور لباس تقوی بتن می کند و با این لباس هر جنایتی در جامعه مباح خواهد بود که نمونه بارز و کنکرت و مشخص و مصداق عینی آن وضعیت سیاسی - اجتماعی - تاریخی کشورمان از بعد از انقلاب فقهاتی 22 بهمن سال 57 تا کنون می باشد که با سلطه اسلام فقهاتی بر انقلاب 22 بهمن توسط خمینی اصل ولایت فقیه بعنوان ستون خیمه نظام اتوکراتیک رژیم فقهاتی حاکم در آمد که با آن رژیم فقهاتی حاکم فعلی توانست تمام قدرت اقتصادی - سیاسی - نظامی - اداری - اجتماعی را در کف ولی فقیه نگه دارد و با آن مخوف ترین اتوکراسی و دسپاتیسم تاریخ بشریت را شکل دهند و با طرح شعار دروغین مشروعیت و مقبولیت یا جمهوریت و اسلام قدرت را از خدا به امام زمان منتقل کنند و سپس از امام زمان هم به خودشان و با طرح شعار: اگر همه مردم بگویند آری اسلام (بخوان حکومت اتوکراسی فقهاتی خودشان) بگویند نه، نه است تمامی آزادی اجتماعی و مبانی دموکراسی از مردم گرفتند و به خودشان منتقل کردند و جلو هرگونه ریزش قدرت از مقام عظمی ولایت بر مردم گرفته اند و طبیعی است که تا زمانی که این اصل بر قانون اساسی کشورمان حاکم باشد صحبت از اصلاحات و دموکراسی و انتقال قدرت در این کشور کردند خیانتی بیش نخواهد بود و هر گروه و فردی که در این جامعه بخواهد بشکلی قیم و پشتیبان و نگهدارنده این اصل در قانون اساسی کشورمان باشد جزو خائنین به این مردم و کشور می باشد و در همین رابطه است که شعار اصلاحات در این کشور اولین خاکریزی که باید پشت سر بگذارد نفی اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بهر شکل و صورت آن می باشد چرا که وجود این اصل بمعنای تعطیلی عقل و عقلانیت و آزادی و انتخاب و حق و رای و دموکراسی و نوخواهی و نوگرایی و ... خواهد بود و بخاطر همین است که اقبال لاهوری در همین رابطه می گوید: که ما مسلمانان بخاطر اعتقاد به اصل ختم ولایت محمد آزادترین مردمان جهان و تاریخ هستیم چرا که با طرح ختم اصل ولایت توسط محمد دیگر هیچ زنجیر و مانعی در سر راه عقل بشر نخواهد بود و بشریت می تواند با تمام آزادی در بستر لایتنهای عقلانیت خود جولان کند پس طرح اصل ولایت در هر شکل آن در اسلام پس مرگ محمد به معنای نفی

آزادی و اختیار و عقلانیت و آگاهی بشر خواهد بود که باید بشدت جهت ریشه کن کردن آن تلاش کرد و باز در همین رابطه استکه آنچنانکه قرآن می گوید رسالت ولایت محمد شوراندن عقول مردم می باشد :

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ ... وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (سوره اعراف - آیه 157) رسالت محمد پاره کردن غل ها و زنجیرهایی بود که بر اندیشه و عقلانیت بشر بسته بود.

و یا آنچنانکه امام علی در خطبه شماره یک نهج البلاغه در باب هدف رسالت انبیاء مطرح می کند :

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيََاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ پیامبران خدا مبعوث شدند تا بر طبق میثاقی که با بشریت داشتند از بشریت بخوانند و نعمت فراموش کرده بشریت که هم تن عقل او بود برای آنها مطرح کنند - و با طرح عقل بشریت با بشریت اتمام حجت کنند - و گنج های مدفون شده عقل بشری را بر آشوبند بنا براین پروسه تکامل تاریخی حیات بشریت در عصر محمد بود که با زایش عقل و عقلانیت بشری دست محمد را باز گذاشت تا افسار هدایت بشریت را در دستان عقل خود بنیان استدلال گر بشر قرار دهد تا بشر از آن مرحله خود با هدایتگری عقلانیت خود گردونه تکامل تاریخی خود را بکف گیرد و پروسه تکامل فردی - اجتماعی - تاریخی خود را هدایت نماید و آنرا به سر منزل مقصود برساند.

تاریخی بودن شخصیت محمد و وحی محمد و اسلام محمد : حال با عنایت به مقدمه فوق و در نظر گرفتن جایگاه وحی محمد و شخصیت محمد در انتقال معرفتی تاریخ بشریت از مرحله غریزه به مرحله عقلانیت استدلال گر خود بنیان نخستین اصلی که باید بر شخصیت محمد و وحی محمد استوار باشد اصل دینامیسم است که باید هم بر شخصیت محمد که برپایه اصل ولایت استوار می باشد و هم بر وحی محمد که مستلزم پایه های دینامیک ساختاری و پروسه شکل گیری تاریخی قرآن می باشد حاکم گردد که بدون این اصل نه وحی محمد می تواند الگوی هدایتگر تاریخ بشریت باشد و نه شخصیت محمد آنچنانکه قرآن می گوید :

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (سوره البقره - آیه 143) و بدینسان گردانیدیم شما را امتی نمونه تا بر همه تاریخ الگو باشید آنچنانکه محمد بر شما الگو است می تواند هدایتگر حیات تکامل انسانی- تاریخی بشریت باشد ولی سوال مهمی که در اینجا مطرح میشود اینکه چگونه می تواند اصل دینامیسم منهای اصول دینامیک ساختاری وحی محمد می تواند بر قرآن محمد و شخصیت محمد حاکم گردد پاسخی که به این سوال مهم می توان داد در یک کلام عبارت است : ماهیت تاریخی پیدا کردن پروسه شکل گیری دو پدیده شخصیت محمد و قرآن محمد می باشد بعبارت دیگر اگر قرآن محمد بخواد مانند ده فرمان موسی بصورت غیر تاریخی یعنی جدای از پراتیک اجتماعی - تاریخی آنچنانکه بر موسی نازل شد بر محمد هم نازل شود دیگر هر چند قرآن محمد بلحاظ ساختاری هم از پایه های دینامیسم بر خوردار باشد نمی تواند پتانسیل دینامیک خود را در پروسه تاریخی حفظ کند پس برای اینکه اصل دینامیسم در شخصیت و قرآن محمد حفظ شود باید هر دو پدیده فوق در تکوین خویش ماهیت تاریخی بخود گیرند که برای این منظور باید این دو پدیده در بستر پراتیک اجتماعی - تاریخی تکامل پیدا کنند و در همین رابطه استکه باید بگوئیم لازمه حفظ دینامیسم در شخصیت و قرآن محمد عبارتند از :

1. اینکه این دو پدیده در پراتیک اجتماعی - سیاسی - تاریخی شکل گیرند
2. اینکه تکامل و رشد تکوینی این دو پدیده بصورت دفعی نباشد بلکه شکل تدریجی داشته باشد
3. اینکه پروسه تکامل آنها در بستر تاریخ بشر ادامه داشته باشد و هرگز متوقف نشود

آنچه در همین رابطه باید بگوئیم اینکه دقیقاً تمامی اصول سه گانه فوق هم در پروسه شکل گیری شخصیت محمد بر محمد حاکم بوده است و هم در پروسه شکل گیری قرآن و آن اینکه هر دو پدیده فوق ماهیتی تاریخی داشته و دارد و رمز اینکه قرآن یک مرتبه بر محمد مانند موسی نازل نشد بلکه در یک پروسه 23 ساله سخت و پرفراز و نشیب بر محمد نازل شد همین مساله می باشد و باز همین موضوع شکل گیری تدریجی شخصیت محمد در بستر پراتیک اجتماعی - تاریخی علل ماندگاری و نمونه بودن و رشد پیوسته شخصیت محمد می باشد و شاید اولین کسی که این کلید شکل گیری شخصیت محمد توانست کشف کند عبد الرحمان ابن خلدون تونسی بود که در کتاب مقدمه تاریخی خود شخصیت محمد را بعنوان یک پروسس مطرح کرد که در عرصه پراتیک اجتماعی تاریخی 23 ساله توانست رشد پیدا کند از دیدگاه ابن خلدون شخصیت محمد قبل از وحی و ابتدای وحی و حتی در مرحله 13 ساله مکی با شخصیت مدنی محمد کاملاً متفاوت است چرا که محمد در مرحله مکی قبل از بعثت یک فرد گوشه نشین می باشد که بزرگترین پراتیک اجتماعی او یکی و دو سفر تجارت به شام بوده که در معیت ابوطالب یا بعنوان کارگر خدیجه به انجام رسانده استکه طبیعی استکه این چنین شخصیتی توانائی

خلق یک پراتیک تاریخی - اجتماعی برای بشریت نخواهد داشت و برای اینکه بتواند از آنچنان پتانسیلی برخوردار گردد باید وارد یک پراتیک اجتماعی - تاریخی نفس گیر و سهمگین شود که در مرحله مدنی محمد اتفاق می افتد و از سال دوم یا سوم هجرت محمد این پراتیک به اوج خود میرسد و محمد پا پبای شکل گیری آن پراتیک قرآنی محمد با آن پراتیک ساخته میشود و رشد می کند و تکامل می یابد و به همین خاطر استکه ابن خلدون می گوید صبر و طاقت محمد در مکه کمتر از دوران مدینه بود و به همین خاطر استکه ابن خلدون می گوید آیاتی که در مکه بر محمد نازل میشود آیاتی کوچک می باشد چرا که محمد هنوز از آنچنان صبری برخوردار نمی باشد که بتواند آیات کثیره تحمل کند ولی در مدینه محمد بخاطر ظرفیتی که در عرصه پراتیک تاریخی و اجتماعی توانسته است کسب نماید دارای آنچنان صبر و تحملی شده است که آنچنانکه در شان نزول آیات و سور مدنی مفسرین مطرح کرده اند بیش از نیمی از آیات سوره توبه به یکباره زمانی که محمد سوار ناقه بوده است بر محمد نازل شده است بنابراین آنچه از این نظریه ابن خلدون می توان نتیجه گیری کرد اینکه شخصیت محمد در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی - تاریخی شکل گرفته و تکامل پیدا کرده است و محمد پا پبای پراتیک اجتماعی که خود میساخته است خود نیز ساخته میشود است و همین رمز پراکسیس بودن ماهیت پراتیک اجتماعی محمد می کند چراکه اصل پراکسیس مبین چیز دیگری غیر این نمی باشد که انسان بهمان میزان که خالق پراتیک خود می باشد آن پراتیک مخلوق انسان در فونکسیون دیگر خالق خود آن آفریننده خود می باشد مثلاً زمانی که استاد ابوالقاسم فردوسی در طوس در قریه ای از خراسان مشغول سرودن شاهنامه می باشد اگرچه در زمان سرودن ابیات شاهنامه این فردوسی استکه شاهنامه را می سراید و خالق شاهنامه می باشد اما همین ابیات شاهنامه در فونکسیون دیگر به ازای هر بیت خود فردوسی را فردوسی تر می کند یعنی مخلوق خالق آفریننده خود می شود و این است تعریف پراکسیس که در رابطه با محمد و قرآن کاملاً صدق می کند چرا که آنچنانکه قرآن در 23 سال توسط پراکسیس باطنی و درونی محمد ساخته میشود همین قرآن در عرض 23 سال توسط پراکسیس برونی محمد را میسازد و محمد غارنشین و گوشه گیر خلوت گزین را به بزرگترین سردار و فرمانده و رهبر اجتماعی تاریخ بدل می کند مولوی در دفتر سوم مثنوی در داستان مسجد مهمان کش رمز پراکسیس بودن حرکت محمد اینچنین مطرح می کند :

گفت پیغمبر: سپهدار غیوب / لا شجاعة یا فتی قبل الحروب
 وقت لاف غزو، مستان کف کنند / وقت جوش جنگ، چون کف بی فند
 وقت ذکر غزو، شمشیرش دراز / وقت کر و فر، تیغش چون پیاز
 وقت اندیشه، دل او زخم جو / وقت ضربت میگریزد، کو بکو
 من عجب دارم ز جویای صفا / کاو رمد در وقت صیقل از جفا
 عشق، چون دعوی، جفا دیدن، گواه / چون گواहत نیست، شد دعوی تباه
 چون گواहत خواهد این قاضی مرنج / بوسه ده بر مار، تا یابی تو گنج
 آن جفا با تو نباشد ای پسر / بلکه با وصف بدی، اندر تو در
 بر نمود، چوبی که آن را مرد زد / بر نمود آن را نزد، بر گرد زد
 گر بزد مر اسب را، آن کینه کش / آن نزد بر اسب، زد بر سکش
 تا ز سکش وارهد، خوش پی شود / شیره را زندان کنی، تا می شود
 آن یکی میزد یتیمی را به قهر / قند بود آن لیک بنمودی چو زهر
 دید مردی آنچنانش زار زار / آمد و بگرفت زودش در کنار
 گفت: چندان آن یتیمک را زدی / چون نترسیدی ز قهر ایزدی ؟
 گفت: او را کی زدم ؟ ای جان و دوست / من بر آن دیوی زدم کاو اندر اوست
 مادر ار گوید تو را: مرگ تو باد / مرگ آن خو خواهد و، مرگ فساد
 آن گروهی کز ادب بگریختند / آب مردی، و آب مردان ریختند
 عادلانشان از وغا وارانند / تا چنین حیز و مخنت ماندند
 لاف و غره ی ژاژخا را کم شنو / با چنین ها در صف هیجا مرو
 زانکه زادوکم خبالا گفت حق / کز رفاق سست بر گردان ورق
 که گر ایشان با شما همره شوند / غازیان بی مغز همچون که شوند
 خویشان را با شما هم صف کنند / پس گریزند و دل صف بشکنند
 پس سپاهی، اندکی، بی این نفر / به که با اهل نفاق آید حشر

هست بادامِ کمِ خوش بیخته / به ز بسیارِ به تلخ آمیخته
 تلخ و شیرین گر بصورت یک شی اند / نقص از آن افتاد که هم دل نی اند
 گبر، ترسان دل بود، کاو از گمان / میزید در شک ز حال آن جهان
 میروید در ره، نداند منزلی / گام ترسان می نهد اعمی دلی
 چون نداند ره، مسافر چون رود؟ / با تردها و دل پر خون رود
 هر که گوید: های این سو راه نیست / او کند از بیم، آنجا وقف و ایست
 ور بداند ره دل باهوش او / کی رود هر های و هو در گوش او؟
 پس مشو همراه این اشتر دلان / زانکه وقت ضیق و بیمند آفلان
 پس گریزند و تو را تنها هلند / گر چه اندر لافِ سحر بابلند
 توز رعنایان مجو هین کارزار / توز طاوسان مجو صید و شکار
 طبع، طاوس است و، وسواست کند / دم زند تا از مقامت بر کند

بنا براین رابطه محمد با قرآن یک رابطه پراکسیسی است یعنی محمد با تک تک آیات قرآن چنین رابطه ای دارد و آن اینکه قرآن بر خلاف کتاب موسی که بصورت چند لوح یکباره در طور و صحرای سینا بر موسی نازل گردید یا کتاب انجیل مسیح از آنجائیکه هر آیه ای از قرآن که در عرض 23 سال بر محمد نازل میشد محمد موظف بود تا مادیت ابژکتیو آن را در جامعه در بستر پراتیک اجتماعی - سیاسی خود به نمایش بگذارد در این رابطه به موازات شکل گیری پروسه 23 ساله تکوین قرآن پروسه تکوین شخصیت محمد هم به انجام میرسد که همین موضوع اصل پراکسیس برونی بودن قرآن و آیات قرآن در رابطه با شخصیت محمد به نمایش می گذرد و همین موضوع پراکسیس برونی بودن قرآن و آیات تفاوت شخصیت محمد با شخصیت عیسی به نمایش می گذارد چرا که شخصیت عیسی که در جوانی حداکثر در سن 35 سالگی به فتوای علمای یهود به صلیب کشیده میشود اصلاً مانند شخصیت محمد بصورت تجربی و بصورت تدریجی در بستر پراتیک اجتماعی یا پراکسیس برونی شکل نگرفته بود و لذا در همین رابطه پیام و کتاب عیسی هم مانند پیام و کتاب محمد بصورت تدریجی و تجربی بر عیسی نازل نشده بود بلکه هر دو هم پیام عیسی و هم شخصیت عیسی بصورت دفعی شکل گرفته است به همین خاطر قرآن هنگامی که به طرح شخصیت عیسی در سوره مریم می پردازد می گوید عیسی در گهواره گفت :

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (سوره مریم - آیه 30) عیسی در گهواره گفت همانا من بنده خدا هستم و خدا بمن کتاب داد و گردانید مرا پیامبر - خوب طبیعی است که کودک درون گهواره اصلاً پراتیکی نداشته تا شخصیتش شکل گیرد اما در باب محمد آنچه ما تا قبل از چهل سالگی او از تاریخ نویسان امثال طبری و سیره ابن هشام و غیره می دانیم و می خوانیم این بوده که شخصیت محمد یک شخصیت عادی بوده یعنی یک جوان گوشه گیر عزلت نشینی بوده که یکی و دو سفر به شام مسافرت کرده و بقیه آنهم حداکثر چیزی که تاریخ در باره او گفته پناه می برده به عزلت گزینی و گاهها ماهها به غارنشینی می پرداخته و در غار حرا بیتوته می کرده است این حداکثر اطلاعی است که ما تا سن 40 سالگی از شخصیت محمد داریم خوب طبیعی است که اینچنین فرد غارنشین عزلت گزین نمی تواند آن محمدی باشد که بزرگترین تمدن بشری که از تمدن یونان و روم بقول نهر و برتر بود بخواد بنا کند پس این شخصیت با ید در کوره پراتیک اجتماعی بر پایه پراکسیس قرآن و خودش قطره قطره ساخته شود تا بتواند شخصیتی گردد که از آیات قرآن مدینه پیامبر بنا کند اینجا بود که محمد در عرض 23 سال بموازاتی که آیات قرآن را ابر مبنای پراکسیس درونی خودش از وجودش استخراج می کند در فونکسیون برونی آن آیات بر مبنای پراکسیس برونی به آن آیات قرآن مادیت خارجی می بخشد تا مدینه النبی را بر پا کند و این رمز تدریجی بودن نزول قرآن برخلاف تورات و انجیل که نزول آنها صورت دفعی داشته است بیان می کند.

ادامه دارد